

روشنی تفسیر کلامی ابن ابی الحدید از نهج البلاغه

احمد نیلی احمدآبادی

فصل اول

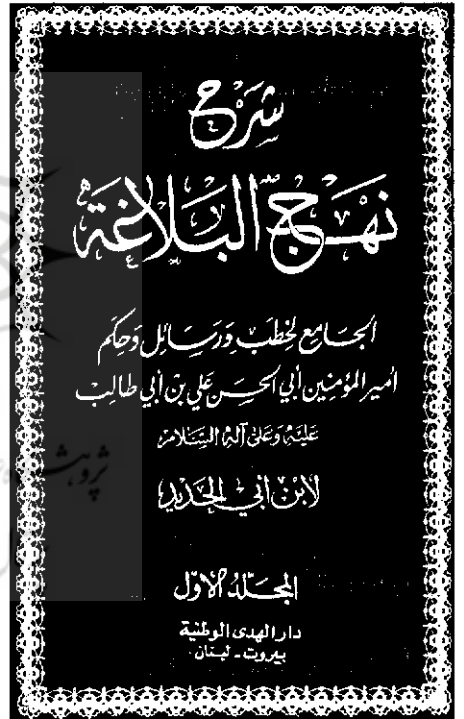
از جمله آثار علمی و ذخائر گرانقدر تحقیقی در مجموعه آثار و کتب دانشمندان عالم اسلام شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه است که همواره مورد تأمل و بررسی و تدبیر بزرگان جهان اسلام قرار گرفته است.

این شارح بزرگ، کلام علی (علیه السلام) را از ابعاد گوناگون و زوایای مختلف و منظرهای متفاوت بررسی کرده است. شرح او حاوی تحلیل‌های ادبی، کلامی، تاریخی، عرفانی، فلسفی، فقهی و... است که هر کدام از این نقاط در جایگاه خود باید در سنجش و دقت اهل فن و نظر، مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. دیدگاه کلامی وی دیدگاهی است اعتزالی که طبیعتاً نسبت آن با دیدگاه کلامی شیعه در مباحث مختلف اعتقادی بس واضح و روشن است.

آنچه موجب تعجب و شگفت است تصلب و انعطاف ناپذیری ایشان در اعتزالی‌گری است. این منش و روش تا آنجا به پیش می‌رود که شارح مذکور حاضر به تفسیر و تأویل‌های غیر منطقی و بدون دلیل در کلام آن حضرت می‌شود تا مادام که اسکلت و شاکله دیدگاه اعتزالی وی در ساختار فکریش دستخوش تزلزل و تذبذب گردد. وی هر جا و به هر تناسب که ظهور کلام آن حضرت را در تضاد و تعاند با مبانی خویش بباید، بی‌باکانه دست به چنین روشی یعنی روش تأویل و تفسیرهای دور از کلام می‌زند تا بر مسلک و مکتب کلامی خود که مقدم بر فهم کلام مولی الموحدین (علیه السلام) در او شکل گرفته است هیچ خدشه و خراشی وارد نیاید. اعتزالی‌ت به مثابه محک‌مات و مسلمات فکری نزد او است بنابراین، کلام آن حضرت (علیه السلام) باید هم وزن و هم قافیه با این نگرش درآید و لو مابلف. و این در حالی است که وی در جای جای این شرح سر تسلیم بر آستان علم آن حضرت که خزانه علوم الهی است می‌ساید و بر افتادگی و خضوع خویش بر باب مدینه العلم کراراً اذعان و اعتراف می‌نماید تا آنجا که گوید: «ان المعترضة

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
پرتال جامع علوم انسانی

الأشاعرة الامامية والزيدية كلهم تعلموا العلم
الالهي من علي (عليه السلام) مستدلاً عليه»
معتزليان و اشاعره و اماميه و زيديه همه علم
الهيات را از علي (عليه السلام) آموخته و بر آن
استدلال می نمایند. او در نظر چنین است ولی در عمل
در حرف چنین می گوید و در کردار به گونه ای دیگر
رفتار می کند یعنی اصل محکم، تفکر اعتزال است و
کلام علي (عليه السلام) هم بر این تفکر باید تفسیر
شود. «أَعَادَنَا اللَّهُ مِنَ الْعَصْبِيَّةِ» اینک کسی که مدعی
چنین نظری است و معتقد است که لنگرگاه تمامی



تفکرات کلامی سخن و فرمایشات علی (علیه
سلام) است باید قبل از تماس و برخورد با
کلام، خویشتن را از هر گونه داورى و قضاوت
و پیش فرض خارج نموده و با ذهنی خالی از
مفروضات پیشین به سراغ کلام آن حضرت
برود و آنچه از کلام با توجه به سایر استظهار
می شود، بر آن گردن نهد.

تعصب محوری را کنار گذارد و در ازای آن حق محوری
را جایگزین نماید. در آنجاست که خطاها قابل عفوند و
اشتباهات قابل اغماض، آنجاست که می توان گفت: «ان
الحواد قد یکووا وان السیف قد ینبو». بر این اساس نگارنده
در نظر دارد طی سلسله نوشتارهایی به بررسی و نقد
مواردی چند از این تأویلات و تفسیرهای کلامی وی که
در خصوص بحث امامت بر مبنای آراء عزالی انجام شده
است بپردازد، باشد که خورشید ولایت علی (علیه سلام)
که در حجابی از ظلمات گزندیش و انحراف فکری
شارح قرار گرفته است با عنایت و هدایت خاص آن
حضرت از پس ابرهای تیره، دگر باره متجلی و نمایان
گردد چرا که پروردگارش فرمود: «وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ
وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»

ادبیت لزوم حجت در هر زمان

از آنجا که ابن ابی الحدید در بحث حجت های الهی تنها
به انبیاء و رسل و کتب آسمانی و سنت پیامبر اکتفا نموده
و بر این باور است که این امور هر کدام به تهنائی برای
هدایت بشر کافی بوده و دیگر نیازی به حجت به
عنوان امام و جانشین پیامبر پس از او در میان مردم
نمی باشد لذا در تفسیر کلام آن حضرت در اقسام
حجت های بالغة الهی، گرفتار یک تفسیر نامعقول
و ناموزونی می شود. ایشان در شرح این قسمت
از خطبه اول که می فرماید: «وَلَمْ يَخْلُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ
أَوْ مَحْجَهٍ قَائِمَةٍ» هیچگاه خداوند سبحان مردم را
از نبی مرسل یا کتاب نازل شده یا حجت لازمه
خالی نگذاشت، پس از رد نظریه شیعه مبنی بر
لزوم حجت در هر زمان، کلام آن حضرت را
(أو حجة لازمه) بر عقل حمل می نماید و می نویسد:
«يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ مِنْهَا حُجَّةُ الْعَقْلِ»
ممکن است مقصود از حجت همان حجت
عقل باشد. بنابراین، منظور از کلمه
«حجة لازمه» همان حجیت عقل است که
شارح در رد نظریه شیعه این تفسیر

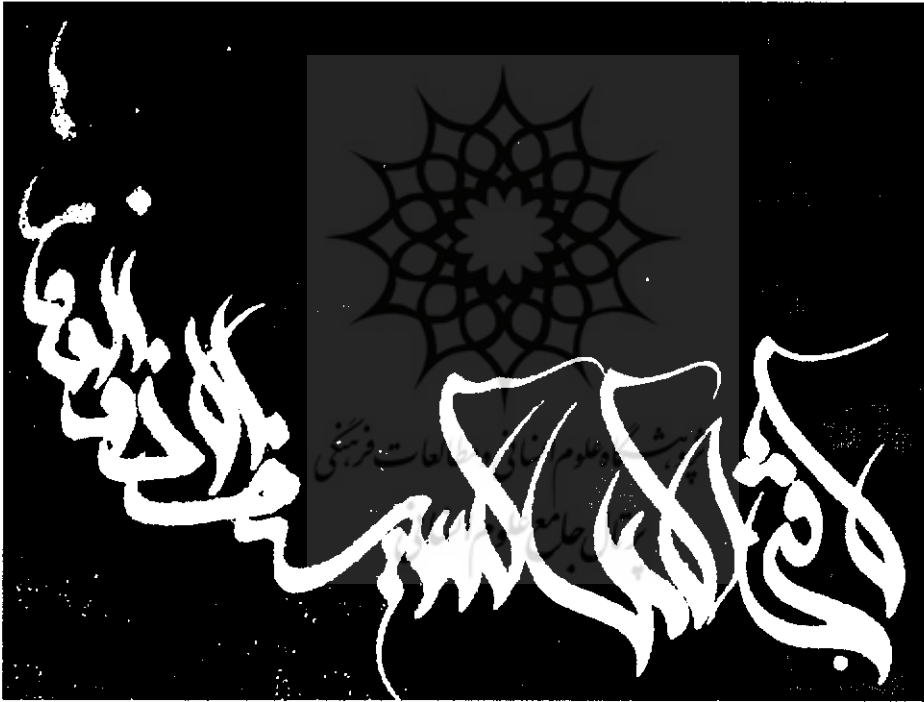
نهج البلاغه

شماره اول ۹۵

راروی کلام می‌گذارد، ولی این تفسیر خالی از اشکال نیست زیرا:

۱. محدوده حجیت عقل و دامنه آن همان هدایت و روشنگری‌های فطری عقل که در آن هیچ ردپا و اثری از اختلاف و دوگانگی در احکام و رهنمودهای آن نمی‌باشد. حال مقصود از این عقل، همان عقل نظری باشد و یا عقل عملی. بر این اساس است که انسان نسبت به شناخت مبدأ هستی و خداوند متعال هیچ عذری ندارد چرا که فطرت انسان

بحث‌های پیچیده عقلانی می‌رسد. بدیهی است که میدان اختلاف و تشتت آرا در همین منطقه قرار دارد. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...»^(۱) (بقره، ۲۱۳) اینک با توجه به این که اصولاً فلسفه وجودی انبیاء و رسل (علیه‌السلام) و انزال کتب، رفع اختلاف و تشتت و پراکندگی از جوامع بشری است^(۲)، پس چگونه می‌تواند



دستورات آن نمود مطلق و بی‌قید حجیت بین انسان و پروردگارش باشد؟ و با چه ملاکی می‌توان عقل را حجت مستقل در عرض سایر حجج الهی مانند انبیا و رسل (علیه‌السلام) و کتب آسمانی قلمداد کرد؟ و به عبارت دیگر حجیت یک حجیت درونی است که مسئولیت آن برقراری ارتباط انسان با

بر معرفه الرب سرشته شده است پس از این معرفت، نوبت به معرفت حجیت تامه و کامل الهی می‌رسد که ره‌یابی عقل فی الواقع تا همین نقطه است یعنی اتصال انسان با حجیت کامله الهی که همان انبیاء و رسل و ائمه می‌باشند. خارج از این محدوده نوبت به مسائل نظری و

حجت بیرونی است. این حجت در طول سایر حجج الهیه است و در معیت با آن، و نه در عرض آن، پس اگر خارجاً حجت وجود نداشته باشد، حجیت برای عقل اثری ندارد. مؤید این مطلب روایت امام باقر(ع) در کافی است که می فرماید: «ان لله عَنَى النَّاسِ حَجَّتَيْنِ، حَجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَحَجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأئِمَّةُ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»^(۱) خداوند متعال بین خود و انسانها دو حجت دارد یکی حجت ظاهری است و دیگری حجت باطنی اما حجت ظاهری همان انبیاء و رسولان الهی اند و اما حجت باطنی عبارتست از عقول. آنچه از ظاهر این روایت (به دلیل عطف به «او» بدست می آید این است که اولاً این دو حجت در معیت با یکدیگرند یعنی هم انبیاء و رسل حجت الهی اند و هم عقول. چرا که اگر عقل نباشد هیچ راهی به سوی انبیاء و رسولان نیست هر چند که وجود خارجی داشته باشند و بالعکس اگر تنها عقل باشد و از نظام نبوت و وحی خارجاً خبری نباشد، وجهی برای اعتبار حجیت عقل نیست.

باتوجه به مقدمات فوق از آنجا که در کلام آن حضرت اقسام حجت های الهی با لفظ «او» به یکدیگر عطف شده است پس نمی توان این لفظ را بر عقل حمل نمود بلکه مراد از حجت لازمه همان انسان کامل و معصومی است که هدایت عامه بشر را به سوی کمال به عهده دارد. ثانیاً ظهور سیاقی کلام آن حضرت نیز مؤید نظریه شیعه است چرا که این لفظ در میان اقسام حجت های الهی که از نوع حجت ظاهری است قرار دارد، بدین ترتیب و اولین و

دومین آن به پیامبران و کتب آسمانی و سومین آن «حجت لازمه» و چهارمین آن سنت پیامبر «محججه قائمه» یاد شده است حال اگر حجت لازمه بر امام معصوم حمل شود با سیاق کلام همخوانی و همگونی دارد.

و ثالثاً همانگونه که بیان شد حجت عقل رتبتاً مقدم بر تمام اقسام حجت های الهی است چرا که اگر عقل هدایتگری به سوی حجت ظاهری ننماید هیچ راهی به سوی انبیاء و رسولان الهی نیست. این عقل است که انسان را به سوی انبیاء و کتب آسمانی و امام معصوم و پیروی از دستورات ایشان هدایت می کند و بر این اساس است که تمام آیات و روایاتی که امر به اطاعت از خدا و رسول(ص) می کند حمل بر ارشاد به حکم عقل می شود یعنی عقل مستقلاً انسان را دعوت به پیروی و اطاعت از اوامر الهی و رسولان وحی می نماید. حال با توجه به این نکته اگر مقصود از «حجه لازمه» عقل باشد بهتر آن می بود که ابتداء در کلام ذکر می شد و نه در وسط. در پایان باید توجه داشت که پاسخ دوم و سوم در حد جمع آوری قرائن و شواهدی است که به عنوان مؤید مدعی طرح گردیده است و الا روح جواب و استدلال را در اولین پاسخ باید یافت. ادامه دارد.

پی نوشت:

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج: ۱، ص: ۲۳، بیروت: اعلمی (با تلخیص)
۲. قرآن کریم، سوره ی یونس، آیه ی ۲۸
۳. نهج البلاغه، ترجمه سید جمال الدین دین پور، خطبه اون، ص ۱۶
۴. کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث هشام، ج: ۱، ص: ۱۶